

صدماتی که انواع رویونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی طی چهاردهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کرده اند.

بخش اول:

طبق یک سند بنام "مناظره" از دوکتور عبد الرحمان (محمودی) فقید از جمله رهبران برجسته جنبش ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی کشور (موسوم به دوره هفتم "شورای ملی") در سال 1328 خورشیدی مطابق به سال 1949 میلادی که اظهار می نماید: "حرکت و جنبش قانون طبیعت است. طبیعت خالق حیات است و مرگ را نمی شناسد..... بزرگترین خطا مخصوصاً در سیاست همانا موافقت قبل از وقت و پیش از شناخت مشخص در ساحت عمل است. من از این رویه خود زیان بزرگی هم دیده ام. پس از اجمال باید عرض کنم که پروگرام و مرام جمعیت (حزب) سوسیالیستی (مارکسیستی) بوده و هدف نهائی ما کمونیسم است. و برای توده ملت ما مانند همه توده های رنجبرگیتی هیچ دوائی دیگری به جز کمونیسم وجود نداشته و هیچ مسلک دیگر اورانجات داده نمی تواند. اصلاح طلبی و احیای اساس دین... و پروگرام های اصلاحی که دسته منورین مرتجع پیشنهاد می کنند به جز طولانی و دردناک ساختن مرگ متمادی مردم سودی ندارد. البته بعدها بصورت قاچاق چند کتاب محدود از پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس-لنین و استالین را مطالعه نمودم و به افکار و عقاید خود نظم و رونقی دادم... اما اینک روشنتر بگوئیم که این کاری یعنی بر انداختن رژیم استبداد فقط و فقط از توده محروم و بینوای ملت ساخته است که محروم از همه چیز اند. با قیام مسلح- و هم طوریکه مارکس پیشوای بزرگ خلق می گوید: "در این عمل به جز زنجیرهای اسارت خود چیزی را از دست نمی دهند زیرا چیزی ندارند که از دست بدهند و دنیا را کمائی می کنند". داکتر عبدالرحمان محمودی در نوشته دیگری چنین می گوید: "در سال 1332 خورشیدی به مارکسیسم- لنینیسم دستیافته ام. بعد از مطالعه کتب پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس، انگلس، لنین و استالین عقاید خود را رونق دادم... و هدف سیاسی ما قیام ساختن حکومت خلق (توده رنجبر ملت) و تدویر حکومت برای تأمین اینها؛ هدف اقتصادی ما بدست گرفتن هرگونه تولید و وسایل تولید و تأمین عدالت در توزیع و از بین بردن امتیازات صنفی، و طبیعتاً طی مدارج تکامل اجتماعی تشکیل جامعه بی طبقه (بی صنف) و کارگری است؛ که استثمار انسان از انسان را از بین برده و بار دیگر به عوام فریبان موقع داده نه شود که حاصل دسترنج و کار میلیونها رنجبر و بینوایان را به دزدند؛ و توسط آن قوه ارتجاعی و استبدادی خلق نمایند؛ و به مردم تحکم و تظلم نمایند. هدف بین المللی ما اطاعت از قوانین متفقاً علیه استعمار بین المللی و خدمت در راه نظم و صلاح عمومی گیتی و نجات بشری از استثمار و استعمار است".

در اینجا باید تذکر داد که انقلاب کبیراکتوبر تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) به رهبری لنین بزرگ در سال 1917 میلادی در امپراتوری روسیه تزاری در مرز شمالی افغانستان، بوقوع پیوست. پژواک این انقلاب رهائیبخش پرولتاریا و سایر زحمتکشان در سراسر جهان طنین انداز شد که موجب بیداری خلقها و ملل جهان خاصاً در کشورهای زیر تسلط استعمار و امپریالیسم گردید. خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان در سال 1919 میلادی با مبارزه مسلحانه (جنگ سوم افغانها با انگلیس) خود را از زیر تسلط استعماری امپریالیسم انگلستان نجات داده و استقلال و آزادی ملی خود را بعد از هشتاد سال بدست آوردند. و کشورشوراها منحیث دوست خلقهای افغانستان و جهان اولین دولتی بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. بعد از آن بین کشورشوراها و دولت افغانستان روابط حسنه برقرار گردید. با تأمین روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امکان تبادل فرهنگی بین خلقهای هر دو کشور در سطح معینی بوجود آمد و در این میان ممکن است که اشخاصی از روشنفکران مترقی و مردمی کشور تحت تأثیر ایدئولوژی و سیاست انقلابی پرولتری کشورشوراها قرار گرفته باشند که متأسفانه کدام سند ی از آنها حد اقل در دسترس ما قرار نگرفته است. لذا بر اساس این اسناد اولین هسته کمونیستی در افغانستان توسط دوکتور عبد الرحمان محمودی بنیاد گذاشته شده است. و بنا بر قول لنین: "اگر در کشوری یک کمونیست هم وجود داشته باشد، پرولتاریای آن کشور نماینده طبقاتی اش را در آن کشور دارد".

همچنین در سال 1949 میلادی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن مائوتسه دون در همسایگی افغانستان به پیروزی رسید و بعد در سال 1958 میلادی انقلاب سوسیالیستی پیروز شد. بعد از به شکست کشاندن انقلاب در کشور شوراهای توسط رویونیستهای "مدرن" (خروشچفی) در سال 1956 و به شکست کشاندن انقلاب و انهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم؛ انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین در سال 1966 تحت رهبری مائوتسه دون برآه افتاد. انوار هائیکش این انقلاب بزرگ پرولتاری در تمام کشورهای جهان تابید و موجب اوج و اعتلای جنبشهای انقلابی پرولتاری و جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در تعداد زیادی از کشورهای جهان گردید.

در آن زمان جنبش انقلابی پرولتاری (م- ل- ا) در افغانستان با تشکیل "سازمان جوانان مترقی" بر اساس ضرورت تاریخی و با الهام از انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین پایه گذاری شد. هسته رهبری کننده این جنبش انقلابی مردمی بتاريخ 13 میزان سال 1344 بر رهبری رفیق اکرم یاری "شهید" تشکیل گردید؛ لیکن فعالیتهای علنی این سازمان با نشر اولین شماره "شعله جاوید" (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) و رهبری مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی (ملی- دموکراتیک) روشنفکران مترقی و مردمی و توده های خلق کشور در سال 1347 آغاز شد. این جنبش انقلابی مردمی در شرایطی بفعالیت آغاز کرد که طبقات حاکم ارتجاعی فنودال و کمپرادور وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در رأس آن نظام سلطنت ظاهرشاهی بعد از حدود چهل سال استبداد و اختناق همه جانبه (دوران خاندان نادرخان) برای اولین بار به نظام کهنه فنودال کمپرادوری (شاهی مطلقه) شان رنگ "دموکراسی" داده بودند. ولی رژیم حاکم هرگز قانون تشکیل احزاب سیاسی را تدوین و تصویب نکرد و دیده شد که این دموکراسی قلابی و سرودم بریده عمر کوتاهی داشت و نظام حاکم به بهانه های مختلف همان آزادیهای نیم بند "اعطا" شده راهم از مردم گرفت و بزرگترین و مهمترین جنبش انقلابی مردمی (جریان دموکراتیک نوین) را که توسط "سازمان جوانان مترقی" رهبری می شد مورد حمله قرار داد و در ماه جوزا سال 1348 تظاهرات فعالین این جنبش مردمی را وحشیانه سرکوب کرد و تعدادی از رهبران و کدرهای آنرا به زندان انداخت و نشر جریده "شعله جاوید"، اولین نشریه انقلابی و مترقی در کشور را بعد از نشر (11) شماره، ممنوع اعلان کرد. نظام سلطنت که وابستگی تنگاتنگی به امپریالیستهای غربی و سوسیال امپریالیسم روسی داشت؛ از اعتبار مردمی و گسترده فعالیت جنبش دموکراتیک نوین در بین روشنفکران مترقی مردمی و توده های تهیدست شهری به وحشت افتاد و از چند جهت به توطئه و سرکوب آن اقدام نمود.

قبل از تشکیل سازمان جوانان مترقی و آغاز فعالیتهای عملی آن در سطح جامعه، سوسیال امپریالیسم "شوروی" که بیش از امپریالیستهای غربی افغانستان را در عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی تحت تسلط گرفته بود؛ حزب دست نشانده اش، "حزب دموکراتیک خلق" را تحت رهبری مشتی از "روشنفکران" رویونیست و خود فروخته در زیر چتر حمایتی جناحی از دربار سلطنت (داود خان) در افغانستان تشکیل داد که به اشاعه ایده های ضد انقلابی رویونیسم "مدرن" در سطح جامعه می پرداخت و منحنی ستون پنجم در دولت عمل می نمود. این حزب که به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی یک حزب بورژوائی بود مانند سایر احزاب رویونیستی (خروشچفی) در جهان اندیشه های رویونیستی و ضد انقلابی اشرا بنام "مارکسیسم-لنینیسم" در بین جامعه ترویج و تبلیغ می نمود و سعی می کرد تا با بکارگیری لغات و اصطلاحات "مترقی و انقلابی" روشنفکران کم تجربه و توده های خلق ناآگاه را اغوا کند. این حزب رویونیستی قبل از تأسیس "سازمان جوانان مترقی"؛ توانست تاحدی افکار و اذهان تعدادی از روشنفکران جامعه رادر شهرهای بزرگ و کوچک کشور را ایده ها و افکار رویونیستی مسموم سازد. باندهای خلقی پرچمیها در آن زمان بر علیه "سازمان جوانان مترقی" و اندیشه انقلابی رهبری کننده آن (مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون) به تبلیغات گمراه کننده می پرداختند و مانند باداران روسی شان علیه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و اندیشه انقلابی مائوتسه دون تبلیغات سوء می نمودند و به رهبر بزرگ انقلاب چین و یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان ناسزای گفتند. چنانکه امروز گروه ها و افرادی که مدعی "اعتقاد" به اندیشه مائوتسه دون هستند و سنتریستها و اپورتونیستهای که خصومت ورزی خود را علیه اندیشه مائوتسه دون و "مائونیسم" پنهان

نمی‌کنند؛ همه اینها "مائوئیسم" را به سخریه می‌گیرند علیه "مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها" ناسزای گویند و فحاشی می‌کنند. باند مرتد و رویزیونیست " حزب دموکراتیک خلق" تا حد توان علیه سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین به تخریب و توطئه، اتهام زنی و جاسوسی می‌پرداخت.

جریان ارتجاعی و ضد مردمی دیگری بنام "اخوان المسلمین" که از حمایت جناح دیگری از دربار سلطنت (شخص ظاهر شاه و حواریون آن منجمله موسی شفیق صدراعظم وقت) برخوردار بود؛ با سوءاستفاده از باورهای دینی و مذهبی توده های ناآگاه خلق کشور در جهت حفظ نظام فئودال کمپرادوری و تداوم سلطه امپریالیسم در بین جامعه به تبلیغ و ترویج می‌پرداخت. این جریان ارتجاعی با خصومت ورزی تمام علیه اندیشه های انقلابی پرولتری و مترقی سیاه کارانه تبلیغ می‌نمود و منحنی یک باند لومپن و اوباش مانند گلب الدین جنایتکار و هم سنخان او علیه فعالین جنبش دموکراتیک نوین (شعله ایها) عمل می‌نمود. و قتل سیدال سخندان این فرزند مبارز انقلابی خلق در صحنه پوهنتون کابل بتاريخ 29 جوزا سال (1351) نمونه ای آشکاری از اتحاد و همکاری نزدیک دربار سلطنت بانیریوهای ارتجاعی مذهبی خاصاً "اخوان" علیه نیروهای انقلابی و مردمی و مترقی منسوب به جریان دموکراتیک نوین بود. در آن روزشوم و سیاه باند ارتجاعی و مزدور "اخوان" و پیروان "حضرت های قلعه جواد" صدها تن از عناصر لومپن و اوباش را زیر نام "طلبه دین" و هواداران جریان "اخوان المسلمین" در صحن پوهنتون کابل گرد آوردند و فعالین جنبش دموکراتیک نوین را مورد حمله و حشیانه و قاتلانۀ قرار دادند و پولیس رژیم ظاهر شاه خاینانه و ردیلاانه فقط تماشاگر این صحنه بود. زیرا خود دولت بنحوی در آن توطئه خاینانه و قاتلانۀ دست داشت. باید تذکر داد که در تعداد زیادی از کشورهای جهان خاصاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و علی الخصوص در کشورهای اسلامی افراد گروه های "مذهبی" مرتجع نزدیک به دولتها از عناصر لومپن و اوباش بنام این نیرنگ سیاهکارانه که "دین در خطر است" منحنی نیروی ضربتی در جهت مقاصد سیاسی شان استفاده کرده و از این عناصر لومپن و تبهکاری خاصیت علیه جنبشهای انقلابی و مترقی کار گرفته می‌گیرند. چنانکه تقریباً همه گروه های ارتجاعی اسلامی خاصاً گروه های اسلامی "افراطی" از سنی و شیعه در جریان جنگ مقاومت مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روسی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها دسته ها و گروه های همین عناصر لومپن و اوباش را سازمان دادند و بر توده های مردم ما در روستاهای کشور مسلط ساختند. و تعداد زیادی این گروه ها تا حال نیز چنین دسته های از عناصر لومپن را در اختیار دارند و از آنها در جهت بر آورده کردن مقاصد و اهداف پلید شان علیه توده های خلق کار می‌گیرند. ناگفته نماند که برخی از همین دسته های لومپن و اوباش جنایتکار مربوط به تنظیمهای جهادی و دسته های از لومپن و اوباش جنایتکار مربوط به رژیم مزدور خلقی پرچمی ها که در دستگاه جهمی "خاد" وظیفه اجرا می‌کردند طی بیست سال اخیر باند های تبهکار مشترکی تشکیل داده و در سر قتهای مسلحانه، اختطاف و گروگانگیریها، قاچاق مواد مخدر و آدمکشی طی در کشور مشغول اند.

جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "سازمان جوانان مترقی" مبارزات انقلابی و مترقی و روشنفکران مردمی و توده های خلق زحمتکش را که بشکل تظاهرات، اعتراضات و اعتصابات صورت می‌گرفت، رهبری نمود. فعالین جنبش دموکراتیک نوین در جریان تظاهرات و میتینگها ماهیت نظام ارتجاعی حاکم و تسلط امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها و انواع ستم و استثمار و مظالم و بیداد گریهای رژیم سلطنت و وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را بگونه همه جانبه افشامی نمود و نیز ز طریق نشر جریده "شعله جاوید" به افشاگری جنایات و مظالم رژیم حاکم پرداخته و به تبلیغ و ترویج اندیشه های مترقی دموکراتیک نوین همت می‌گماشت. سازمان جوانان مترقی در آن شرایط منحنی یگانه الترنتایف انقلابی در سطح کشور بود. این سازمان در برابر حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" و رویزیونیستهای خلقی پرچمی و هم سنخان آنها که فعالیتهای خود را زیر نام "مارکسیسم-لنینیسم" انجام می‌دادند؛ مبارزه ایدئولوژیک سیاسی همه جانبه ای را به پیش برده و چهره رویزیونیسم "مدرن"، ماهیت امپریالیستی دولت "شوروی" و چهره مزدوری رهبران و کدرهای "حزب دموکراتیک خلق" را برای روشنفکران مردمی و توده های خلق زحمتکش افشا نمود؛ سازمان جوانان مترقی در تبلیغ و ترویج فرهنگ انقلابی

ومتزقی واندیشه های انقلابی پرولتری (م - ل - ا) در سطح کشور خدمات مهمی را انجام داد و در پیشرفت و توسعه جنبش دموکراتیک نوین در بین توده های خلق تلاش و مبارزه نمود که اثرات روشنگرانه قابل ملاحظه ای را در بین روشنفکران مردمی و بخشهای از توده های خلق زحمتکش شهری بجا گذاشت. در آن شرایط بخشهای وسیعی از کارگران، کسبه کاران شهری، مزدورکاران، مامورین پائین رتبه، معلمین و متعلمین مکاتب، و محصلین و استادان پوهنتون از این جنبش مردمی و مترقی بطور گسترده حمایت می کردند. در آن زمان علاقه و انگیزه برای فراگیری فرهنگ انقلابی و مترقی برای روشنفکران مردمی زیاد بود، بعبارت دیگر آن جنبش انقلابی مردمی هر چه بیشتر به جانب مهیا کردن شرایط ذهنی در جامعه به پیش می رفت. در آن شرایط کتله های وسیعی از روشنفکران مترقی مردمی به گرد "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوی جمع شده و از آن هواداری می کردند، اکثریت آنها عطش فراوانی به آموزش فرهنگ انقلابی و مترقی، اندیشه های انقلابی پرولتری داشتند؛ لیکن "س ج م" به این امر مهم توجهی لازم نکرد که با تشکیل حلقه های آموزشی مخفی و تربیت ایدئولوژیک سیاسی آن کتله های عظیم روشنفکران رابه لحاظ فکری آماده تداوم مبارزه انقلابی و رهبری مبارزات انقلابی توده های خلق می نمود و از این ناحیه جنبش انقلابی پرولتری را تقویت کرده و استحکام بیشتری می بخشید. البته در آن زمان حلقاتی از هواداران جنبش دموکراتیک نوین وجود داشتند که در آنها برخی از مسایل حاد جامعه و جهان و تئوریهای انقلابی توسط کدرهای "س ج م" آموزش داده می شد. لیکن آثار مهم رهبران بزرگ پرولتاریای جهان (مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه دون) بیشتر در انحصار کدرهای رهبری "س.ج.م" قرار داشت. "س ج م" توجهی به نشر یک ارگان نشراتی تئوریک سازمانی نه نمود که وسیله ای مهمی برای ارتقای سطح آگاهی تئوریک اعضا و هواداران سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین در سطح کشور بود که اکثریت آن متشکل از روشنفکران مردمی منجمله محصلین و متعلمین بودند و در شرایط اختناق و استبداد این "نشریه" می توانست نقش متشکل کننده نیروهای انقلابی را نیز در سطح کشور ایفاء نماید؛ "س ج م" به کار سیاسی و تشکیلاتی منظم و دوامدار در بین کارگران در شهرها و دهقانان فقیر و بی زمین در دهات به منظور تدارک ایجاد تشکلات توده ای خاصاً در دهات که زمینه ای می شد برای تدارک هسته های جنگ انقلابی خلق، توجه لازم مبذول نکرد؛ در حالیکه شرایط عینی در جامعه بسیار مساعد بود و ما شاهد چند مورد از تظاهرات و اعتصابات و شورشهای خود جوش توده های مردم در ولایات مختلف کشور بودیم منجمله حرکت اعتراضی روشنفکران مردمی و مترقی و متعلمین تحت رهبری جریان دموکراتیک نوین در خزان سال 1348 که به سرعت دامنه آن گسترش یافت و هزاران تن از توده های فقیر شهری و کسبه کاران به آنها پیوستند و مردم خشمگین به جانب ماموریتهای پولیس و سایر ادارات دولتی هجوم آوردند و با فرار پولیس و مامورین عالی رتبه دولت اداره شهر برای یک روز در دست توده های مردم قرار گرفت. و همچنین اعتراضات و شورش مردم گرسنه و جان به لب رسیده و خشمگین علیه ستم و مظالم رژیم حاکم در ولایت هرات در ماه حمل سال 1351. در آن سالها به اثر خشک سالیهای پیهم در کشور خاصاً در ولایات هرات، بادغیس، فراه و نیمروز و بحران اقتصادی جهانی اقتصاد کشور در وضعیت رکود و بحرانی عمیقی قرار داشت و هزاران تن از کارگران و توده های فقیر شهری و دهقانان بی زمین از شدت فقر و گرسنگی و ستم و استثمار طبقات حاکم و امپریالیسم در اخیر دهه چهل خورشیدی به ستوه آمده بودند و ده ها هزار تن آنها به منظور فروش نیروی کارشان به کشور ایران مهاجرت کردند؛ در چندین ولایت کشور هزاران تن از توده های فقیر و گرسنه از گرسنگی جان دادند و یا مجبور به فروش فرزندان خود شدند؛ ولی "س ج م" و جریان دموکراتیک نوین درگیر اختلافات درونی خود بود و مبارزه عمدتاً در بین روشنفکران در شهرهای بزرگ خاصاً در شهر کابل متمرکز بود و جنبش دموکراتیک نوین هر چه بیشتر بطرف ضعف و فروپاشی می رفت؛ یکی دیگر از مشکلات "س ج م" انحراف علنی گری و عدم توجه به امر مخفیکاری و عدم توجه تلفیق درست و اصولی کار علنی با کار مخفی بود؛ همچنین عدم توجه به شرایط زندگی کدرهای رهبری حرفه ای؛ رهبران سازمان جوانان مترقی نام سازمان را مخفی نگه داشتند و برنامه و اساسنامه سازمان را در بین جنبش دموکراتیک نوین انتشار ندادند و گزارشی از مصوبات نشستها و کنفرانسهای سازمان را در دسترس جنبش قرار ندادند؛

رهبران "س ج م" هیچگاهی ماهیت خطوط انحرافی درون سازمان را بگونه علنی در سطح جنبش مطرح نکردند تا یک مبارزه ایدئولوژیک سیاسی گسترده علیه خطوط انحرافی اپورتونیستی براه می افتاد. اینها و موارد دیگری سبب شدند که "س ج م" نتواند طور لازم به وظایف مبارزاتی اش عمل کرده و به اهداف انقلابی اش دست یابد. چنانکه گذشت زمان آشکار ساخت که در "س ج م" در کنار خط انقلابی پرولتری (م ل - ل) که توسط رفیق اکرم یاری نمایندگی می شد؛ خطوط انحرافی (اکنونیستی، سنتریستی و پاسیفیستی) نیز در سازمان جوانان مترقی وجود داشتند و بعد از انحلال "س ج م" در سال 1351 هریک از این خطوط انحرافی تعدادی از اعضا و هواداران مربوط به جریان دموکراتیک نوین رابعقب شان کشانند. و ملاحظه شد که برخلاف سیر تحول به جهت ترقی و تکامل، آن جنبش عظیم توده ای به رکود و فروپاشی کشیده شد. با در نظر داشت توضیح مختصر فوق انحلال "س ج م" و فروپاشی جنبش دموکراتیک نوین نه به سبب توطئه ها و حملات قاتلانۀ دشمنان طبقاتی آشکارا بیرون که عمدتاً توسط اشتباهات رهبری و عملکردهای خطوط انحرافی اپورتونیستی رنگارنگ درون خود "سازمان جوانان مترقی" اتفاق افتاد. گرچه در این زمینه فکتورها و مسایل چند دیگری نیز دخیل بودند؛ اما فکتور عمده راضع ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی و عملکرد خطوط انحرافی اپورتونیستی در سازمان جوانان مترقی تشکیل می داد که بعد از مرضی طولانی مدت رفیق اکرم یاری در سال 1349 بر "سازمان جوانان مترقی" مسلط شده و آن سازمان انقلابی پرولتری را به انحلال کشانند.

بعد از انحلال "س ج م" و فروپاشی "س ج د ن" کتله های وسیعی از روشنفکران هواداران جنبش دچار نوعی سر خوردگی و ندانمکاری شدند؛ عده ای در چوکات محافل و خطوط انحرافی معین با هم در رابطه قرار گرفتند؛ مثلاً گروه آوانتوریستی "پس منظر" تحت رهبری انجینر عثمان، خط انحرافی اکنونیستی ("گروه انقلابی خلقهای افغانستان") تحت رهبری داکتر فیض احمد، خط انحرافی پاسیفیستی تحت رهبری دوکتور صادق یاری و خط انحرافی سنتریستی تحت رهبری (ه.م. - "سمندر") "بفعالیتهای شان ادامه دادند. لیکن تعداد زیادی از هواداران "س ج م" و جنبش دموکراتیک نوین به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی تقریباً بلا تکلیف مانده و در تکاپوی فراگیری دانش علمی انقلابی و راه یابی به جهت ایجاد یک تشکیل انقلابی پرولتری افتادند.

تذکر: در اینجا منظور این نیست تظاهرات و سرخوردگی و آشوبهای سیاسی و اشتباهات و انحرافات نظری و عملی ناشی از آن را در بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین تحت رهبری آن را به تفصیل و با جزئیات مورد بحث قرار دهیم؛ زیرا این امر از عهده این مقاله بیرون است. در این نوشته فقط موارد برجسته از اشتباهات و انحرافات رویزیونیستی و اپورتونیستی بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری (م- ل - او یا م- ل- م) کشور را مورد بحث قرار خواهم داد؛ تا دیده شود که این خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبانه چگونه صدمات و ضربات جبران ناپذیری را طی حدود چهار دهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- او یا م- ل- م) کشور وارد کرده اند.

- "گروه پس منظر":

گروه "پس منظر" تحت رهبری انجینر عثمان یکی از محافل چهارگانه ای بود که در رهبری جریان دموکراتیک نوین و انتشار جریده "شعله جاوید" نقش و سهم داشت. "انجینر عثمان" عضو سازمان جوانان مترقی نبود. نوشته زیر عنوان "پس منظر تاریخی" که در سال 1349 منتشر شد، موضعگیری این محفل را عمدتاً علیه دوتن از رهبران "سازمان جوانان مترقی" (رفیق اکرم یاری و صادق یاری) مشخص نمود که ناشیانه و غیر صادقانه اتهام "درباری بودن" را به آنها وارد می کرد. همچنین نظریات و مواضع انحرافی این گروه درباره تحلیل اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور، تحلیل طبقاتی جامعه، موقعیت تضادها، شیوه ها و اشکال مبارزه طبقاتی در شرایط خاص کشور، موضوع تشکیل سازمان سیاسی انقلابی، چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه و موضوع نفی مسئله رهبری این مبارزه توسط حزب انقلابی پرولتری؛ همه و همه بیانگر مواضع ایدئولوژیک - سیاسی انحرافی این گروه بود. این گروه به ایجاد سازمان انقلابی قبل از آغاز جنگ خلق مخالف بود و برای رسیدن به هدف، ایجاد کانونهای چریکی را مطرح می کرد. "گروه پس منظر" به لحاظ مواضع ایدئولوژیک - سیاسی یک گروه خورده

بورژوازی" انقلابی" بود تا یک گروه کمونیستی. و در جنبش انقلابی پرولتری و جنبش چپ کشور منحصی یک گروه آوانتوریستی شناخته می شد. این گروه در سال 1354 به دو بخش تقسیم شد؛ یک بخش آن تحت رهبری "مجید کلکانی" قرار گرفت و بخش دیگر تحت رهبری "عزیز طغیان" فعالیت می کرد. محفل عزیز طغیان در خزان سال 1357 با گروه مجید متحد شد و در تشکیل سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) سهم گرفت.

- سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان (سرخا):

سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان توسط افرادی مربوط به جناح خط انحرافی " پاسیفیسم" در درون سازمان جوانان مترقی (که توسط دوکتور صادق یاری نمایندگی می شد) در سال 1354 خورشیدی تشکیل شد. این سازمان در مورد ایجاد حزب کمونیست نظر انحرافی داشت و بجای مبارزه در جهت ایجاد چنین حزبی، وحدت جبهوی را بین بخشهای مختلف مربوط به جنبش کمونیستی کشور مطرح نمود. " سرخا" نظر داشت که "وحدت باید در جریان عمل و در پروسه طولانی مبارزه صورت گیرد، یعنی وحدت بایستی بر مبنای شناخت تجربی باشد". این سازمان با "اسلام رادیکال" تمایل نشان داده و در طرح کوتای نظامی ناکام علیه رژیم داود سهم گرفت. "سرخا" در مورد "روزیونیسم" سه جهانی" و دگمارویزیونیسم خوجه ای موضع روشن اتخاذ نکرد. "سرخا" مانند برخی دیگر از گروه های منسوب به جریان دموکراتیک نوین در ابتدا درباره سیاستهای فاشیستی رژیم مزدور خلقی پرچی ها بی توجهی نشان داده و در اوایل سال 1358 مورد ضربت رژیم مزدور قرار گرفت و از هم پاشید.

- " گروه انقلابی خلقهای افغانستان":

بعد از انحلال " سازمان جوانان مترقی" در سال 1351 خورشیدی افرادی که در داخل سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین به "انتقادیون" معروف بودند با انتشار نوشته ای زیر عنوان " با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" در اوایل سال 1352 بنام " گروه انقلابی خلقهای افغانستان" تحت رهبری فقید داکتر فیض احمداعلام موجودیت نمود. " گروه انقلابی... " با انشعاب از " س ج م" در اوایل توانست تعداد قابل ملاحظه ای از اعضا و هواداران " س ج م" و جریان دموکراتیک نوین را با خود همراه سازد. و این انشعاب پروسه انحلال (س ج م) و فروپاشی جریان دموکراتیک نوین را تسریع کرد. " گروه انقلابی... " که مدعی بود در مبارزه علیه مشی" اپورتونیستی" سازمان جوانان مترقی بوجود آمده است؛ لیکن خودش بجای مشی انقلابی پرولتری، خط اکونومیستی را به جنبش عرضه کرد. " گروه انقلابی... " در قبال جنبش کارگری نظر داشت که باید به خواستهای اقتصادی کارگران توجه اساسی صورت گرفته و مبارزه برای تحقق این خواستها اساس برخورد به جنبش کارگری باشد و نه تبلیغ سیاسی در میان کارگران و سیاسی ساختن حرکتیهای کارگران و متشکل کردن آنها این گروه در سند" با طرد اپورتونیسیم... " درباره ضرورت تاسیس حزب انقلابی طبقه کارگرو اهمیت و نقش آن در رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق و رهبری انقلاب کشور تماس نمی گیرد و در این زمینه با توصیف و تمجید محض از توده های خلق بسنده می کند. سند " با طرد اپورتونیسیم... " بجای قرارداد معیارهای انقلابی پرولتری در شناخت از ماهیت خط ایدئولوژیک سیاسی و موضعگیریها و نظریات افراد و گروه ها به برخوردهای اخلاقی منهمک می شود. "گرو انقلابی... " در سند دیگری زیر عنوان " مواضع ما و جنبش های اخیر" که در ماه ثور سال 1358 به نشر رسیده است صحبت از "چین توده ای" دارد و این موضع بیانگرتائید حاکمیت رویزیونیستهای "سه جهانی" بر حزب و دولت چین و تائید تئوری و استراتژی ارتجاعی و ضد انقلابی "سه جهان" است. "گروه انقلابی... " همچنین صحبت از "پیروزی انقلاب بزرگ اسلامی ایران و رهبران مبارزان از جمله امام خمینی" می نماید که خود تائید "انقلاب اسلامی" است و تائید " انقلاب اسلامی" به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی تائید وصحه گذاشتن بر حاکمیت طبقات ارتجاعی سرمایه دار و مملکت ایران و این رژیم ارتجاعی و ضد مردمی و ضد انقلابی و ابسته به امپریالیسم جهانی و رهبران وحشی و خون آشام آن خاصاً خمینی جلاد می باشد. و از جهت دیگر قرارداد " انقلاب اسلامی" بجای انقلاب دموکراتیک نوین

کشور است. "گروه انقلابی..." درجایی دیگر این نوشته صحبت از درس گیری والهام" توده های بپا خاسته خلق افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها وسوسیال امپریالیستهای روسی از "انقلاب ظفر نمون اسلامی ایران" می نماید که بار دیگر مهترانید بر "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" با ماهیت و خصلت ارتجاعی و ضدانقلابی آن می گذارد. "گروه انقلابی...." از همین دیدگاه ارتجاعی و انحرافی، خواسته های طبقاتی و ملی توده های خلق کشور و استراتژی مبارزاتی آنها و "استقلال و آزادی" کشور را مطرح می سازد. این سند درجایی دیگر می نویسد: "ما در وضع عالی حاضر برآنیم که جای حزب طبقه کارگر در جنبش کنونی قهرآمیز خلقهای ما و در جنبش مارکسیستی کشور که مشخصه عمده آنرا فقدان پیوند استوار و ارگانیک با پرولتاریا و تشنتت سیاسی، تئوریک و سازمانی می سازد، کاملاً خالی است. اوضاع فعلی ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب راستین طبقه کارگر را که قادر به انجام تاریخیش- کسب استقلال میهن و ایجاد جامعه نوین- باشد ده چندان ساخته است. ما معتقدیم که بخصوص در شرایط مساعد امروز و تامین وحدت اصولی و رزمنده میان مارکسیست - لنینیست ها و موفقیت در راه تشکیل پیش آهنگ واقعی پرولتاریا نه فقط پیوستن به جنبش طبقه کارگر بلکه در آمیختن از دل و جان و هر چه فعالتر در جنبشهای توفنده کنونی می باشد. بنظر ما این یکی از اساسی ترین معیارها و زمینه نزدیکی و اتحاد مارکسیست- لنینیست هاست".

"گروه انقلابی..." در این مورد از نوشته اش الفاظ و جملات به ظاهر "زیبا" و پرطمطراقی را پهلوی هم قرارداده است (الفاظ و جملاتی که بیشتر مورد توجه "روشنفکران" خرده بورژواقراری می گیرد). در حالیکه با در نظر گرفتن همین نظرات و مواضع آن ماهیت خط اپورتونیستی این گروه را بوضوح مشخص می سازد که ایجاد "حزب طبقه کارگر" مورد نظرش هم بر مبنای همین خط اپیدئولوژیک- سیاسی اپورتونیستی و رویزیونیستی استوار است. "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" به شیوه غیر دیالکتیکی که بر پایه اختلافات اپیدئولوژیک سیاسی اصولی استوار نبود از سازمان جوانان مترقی انشعب نمود و به همین صورت نتوانست الترناتیف انقلابی ای در برابر این سازمان باشد. این گروه در مقاطع زمانی مختلف دچار انحرافات اپیدئولوژیک سیاسی گوناگونی شد. "گروه انقلابی..." اگر زمانی هم از گذشته اش "انتقاد" کرده است؛ در حقیقت زیر نام "انتقاد از خود"، سعی کرده است تا بر انحرافاتش پرده انداخته و باصطلاح خود و هم سخانش را قناعت دهد.

"گروه انقلابی..." در سال 1359 به "سازمان رهائی افغانستان" تغییر نام داد و مشی رویزیونیستی اش را در سند "مشعل رهائی" توضیح نمود و تثبیت نمود. محتوای این سند نشان می دهد که خط مشی سیاسی "سازمان رهائی" نه بر اساس مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون که بر مبنای تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" استوار شده است. تئوری و استراتژی "سه جهان" توسط باند مرتد و رویزیونیستی دنگ سیائوپینگ این دشمنان سوگند خورده پرولتاریا و خلقهای زحمتکش چین و جهان تدوین شد که بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون طی یک اقدام خایانه و ضدانقلابی، انجام کودتا دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب چین را سرنگون کردند. "سازمان رهائی" افغانستان از چین تحت رهبری رویزیونیستهای "سه جهانی" چنین سیمای را به تصویر می کشد: "جمهوری توده ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است؛ زیرا از لحاظ سیاسی و اقتصادی در صف کشورهای جهان سوم قرار دارد.... هژمونیست، تجاوزگر، مداخله جو و جنگ افروز نیست. در پی برانداختن استقلال، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی سایر کشورها نمی باشد. سیاست جهانی اش پشتیبانی از مبارزات خلقها و بخصوص جنبشهای آزادیبخش ملی و مبارزه علیه دوا بر قدرت می باشد. در مقابل کشور ما نیز بطور مشخص پشتیبان حق تعیین سر نوشت ملی و مخالف با هرگونه مداخله و تجاوز است. در داخل چین ستمکش ترین طبقه، طبقه کارگر قدرت را بدست دارد. اینست شاخص ما از جمهوری توده ای چین".

"سازمان رهائی" نظر دارد که: "آنچه در چین می گذرد مربوط به حزب، دولت و مردم چین است. فهم جریانات درون حزب پرولتاریای چین برای ما مشکل است؛ زیرا ما در آنجا قرار نداریم و نه تحقیق مداوم آن وظیفه ما را تشکیل می دهد و در غیر آن مجبوریم جریانات داخلی احزاب انقلابی بی شماری را در جهان تعقیب کنیم که این نه ممکن و نه لازم است... امروز نیز مبارزه بین دو خط مشی مشهود است؛ اما از آنجائیکه حزب مزبور (حزب کمونیست چین) مجرب و آبدیده است خط مشی دفاع از (م ل ا) در آن آبدیده

و مستحکم خواهد شد (صفحه 165). " سازمان " رهائی " افغانستان ادامه می دهد: " آنچه برای ما مهم است خط عمومی سیاست خارجی جمهوری توده ای چین می باشد. این سیاست که از یکطرف بازتاب سیاست داخلی آن و از طرف دیگر انعکاس واقعیت جهان عینی معاصر و مطابق به تقسیم بندی تئوری سه جهان مائوتسه دون می باشد؛ مسلم است که مورد تا نید ماست " (صفحه 166). علاوه بر این ها و افکار ضد انقلابی " سازمان رهائی " که در فوق تذکریافت؛ نسبت دادن تئوری ضد انقلابی " سه جهان " به مائوتسه دون یک اتهام بی بنیاد است و خصومت ورزی به مارکسیسم- لنینیسم و کینه توزی علیه اندیشه مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و همچنین خیانت به مارکسیسم- لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و جنبشهای رهائی بخش خلقهای جهان می باشد. تئوری " سه جهان " تئوری سازش و تسلیم طلبی طبقاتی و ملی در برابر ارتجاع و امپریالیسم و تئوری دعوت خلقها به انقیاد ملی و طبقاتی زیر عنوان " استراتژی نوین برای جنبشهای پرولتری و تقسیم بندی نوین جهان " از طرف باند رویزیونیست حاکم بر حزب و دولت چین این دشمنان سوگند خورده پرولتاریا و سوسیالیسم تدوین شد که بعد از مرگ مائوتسه دون و غصب ستاد فرماندهی پرولتاریا و بر انداختن دیکتاتوری پرولتاریا منحیث " رهنمود " برای جنبشهای پرولتری رهائی بخش جهان عرضه نمود. احزاب و سازمانهای که حامل این " تئوری " اند به خادمین تمام عیار ارتجاع و امپریالیسم مبدل گردیده اند. این دنباله روان منحنی دولت ارتجاعی و ضد انقلابی چین مزورانه تلاش دارند تا ماهیت ارتجاعی و ضد انقلابی تئوری " سه جهان " و دولت چین بعد از وفات مائوتسه دون را استتار کرده و بی شرمانه آنرا به رفیق مائوتسه دون نسبت می دهند. و برای " توجیه " آن شیدانه به نقل و قولهای از رفیق مائوتسه دون متوسل شده و با استنتاجهای انحرافی و من درآوردی از آن می خواهند این تئوری ضد انقلابی را منحیث استراتژی جهانی پرولتاریا به خورد روشنفکران و توده های خلق نا آگاه بدهند.

" رهائی " نظر دارد که " کشورهای امپریالیستی درجه دوم یا جهان دوم که زیر فشار، کنترل، تضییق و تهدید هر دو ابر قدرت قرار دارند؛ با آنکه خود نیز در استثمار ملتهای تحت ستم شرکت می کنند؛ اما به علت آنکه در جنگ جهانی آینده منافع نداشته و در مقابل سر کرده گرائی جهان اول عکس العمل نشان می دهند بناءً از نظر منافع عمومی انقلاب جهانی، عامل مهمی در انقلاب جهانی بوده و در موقعیت کنونی جبهه جهانی بمثابة متحد پرولتاریا، خلقها، ملل و کشورهای جهان سوم در امر مبارزه علیه هژمونیزم شرکت می کنند. این بخش از جهان دوم در برابر هژمونیزم دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه سیاست مدارانه جویانه اختیار کرده که برخلاف خواست آنها این سیاست به زیان شان تمام می گردد " (صفحه 156). " رهائی " ادامه می دهد: " در شرایط کنونی، دو ابر قدرت بخصوص روسیه عمده ترین دشمن خلقهای جهان؛ کشورهای جهان دوم متحدین و جهان سوم نیروی عمده مبارزه علیه دو ابر قدرت رami سازد. اوضاع جهانی هر روز بطرف ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه پیش می رود، پرولتاریای جهان با تکیه بر جهان سوم، وحدت با جهان دوم و انفراد دو ابر قدرت بخصوص ابر قدرت در حال تعرض روسیه قادر است سهم مهمی در راه بعقب انداختن جنگ، حفظ صلح و تقویت مبارزه در راه آزادی بمقیاس جهانی ادا کند " (صفحه 157).

از آنجاییکه " سازمان رهائی " از رویزیونیستهای چینی الهام گرفته و دیدگاه ها و نظرات و مواضع اشرار بر پایه تئوری ضد انقلابی " سه جهان " عیار کرده و درباره مسایل ملی و بین المللی و به ماهیت طبقاتی امپریالیسم و خصلت تضادهای بین قدرتهای امپریالیستی و ماهیت و خصلت تضاد بین خلقها و امپریالیسم از همین دید می نگرد و سرشت و خصلت طبقاتی قدرتهای امپریالیستی غیر از دو ابر قدرت امریکا و سوسیال امپریالیسم روسی را متفاوت از دو ابر قدرت امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی دانسته و از آنها تنها " منحیث استثمارگران ملتهای تحت ستم " یاد می کند و این قدرتهای امپریالیستی را نه اینکه جنگ طلب نمی داند که " صلح جو " هم توصیف می کند؛ همچنین آنها را " عامل مهم انقلاب جهانی " و " متحد " پرولتاریا و خلقهای " جهان سوم " در امر مبارزه علیه " هژمونیزم " دو ابر قدرت امپریالیستی و خاصاً سوسیال امپریالیسم روسی که بنا بر دیدگاه و نظر " رهائی " خطرناک تر از ابر قدرت امپریالیستی امریکا است. و بنابر " استراتژی سه جهان " رویزیونیستهای حاکم بر دولت چین پرولتاریا و خلقهای جهان باید در اتحاد با امپریالیستهای " جهان دوم " و " نیم جهان اول "، امپریالیسم امریکا علیه سوسیال امپریالیسم روسی مبارزه کنند. ملاحظه می شود که " سازمان رهائی " که در لجنزار تئوری رویزیونیستی

و ضدانقلابی "سه جهان" غرق شده و خود را چنان تسلیم ایده ها و افکار و قدرت رویزیونیستهای حاکم در چین کرده است که مبارزه طبقاتی را ترک کرده، انترناسیونالیسم پرولتری را به فراموشی سپرده است، ماهیت و خصلت امپریالیستی کشورهای سرمایه داری اروپائی و سایر کشورهای سرمایه داری را در نظر نگرفته و از واقعیتهای جریان دوجنگ جهانی اول و دوم و هم اینکه چگونه قدرتهای مختلف امپریالیستی با تشکیل ائتلافها و اتحادهای درجهت تجدید تقسیم جهان چون گرگان درنده به جان هم افتادند و ده ها میلیون انسان را طعمه آتش امیال و خواستهای طبقاتی شان کردند، چشم پوشی می نماید. و در اینجا مدعی است که درجنگ احتمالی ای که در شرایط "جنگ سرد" بوقوع می پیوست قدرتهای امپریالیستی اروپائی، استرالیا، جاپان، کانادا و کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی در آن جنگ هیچگونه منفعتی نداشتند و لذا درجهت به تعویق انداختن آن جنگ و "حفظ صلح جهانی و تقویت مبارزه در راه آزادی" فعالیت می کردند!

"سازمان رهائی" بعد از کودتای ننگین هفت ثور سال 1357 خورشیدی و به تعقیب آن تهاجم نظامی سوسیال امپریالیسم شوروی خط مشیهایش را همچنان بر مبنای تئوری رویزیونیستی "سه جهان" عیار کرده و آنرا منحیث "استراتژی نوین" اش به منصفه اجراء قرارداد و با بلند کردن شعار ارتجاعی و ضدانقلابی "جمهوری اسلامی"، شعاری که از زراد خانه امپریالیسم و ارتجاع بیرون آمد و بیانگر منافع طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور بوده و لذا عملاً در هم آغوشی با ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفت. و درجهت تحقق شعار "انقلاب اسلامی" و پیروزی "جمهوری اسلامی" و استحکام جبهه ارتجاع و امپریالیسم غرب و اغوای توده های خلق تلاش نمود. "سازمان رهائی" در سال 1358 اقدام به کودتا علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها نمود که بنام "قیام بالاحصار" از آن یاد کرد ولی به شکست انجامید و تعدادی از اعضای "رهائی" در آن جانهای خود را از دست دادند. "سازمان رهائی" نظر دارد که: "هر فردی که درجنگ مقاومت شرکت کند جزء خلق به شمار می رود" (مشعل رهائی صفحه 67). همچنین ادامه می دهد: ".... این گرایش (گرایش چپ مارکسیستی) اسلام را فقط بمثابه ایدئولوژی فئودالی در نظر دارد و جنبه ضد امپریالیستی آنرا فراموش می کند و باز اسلامی بودن جنش را با ملی و مترقی بودن در تضاد ملاحظه می کند.... بلکه بر مبنای تحلیل از ماهیت اسلام که بعنوان درفش ملی در اهتزاز است مخالف باشد...." (صفحه 71). "سازمان رهائی" درباره پروسه انقلاب کشور، یعنی انقلاب ملی-دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) نظر و موضع انحرافی و ضد انقلابی دارد؛ این سازمان انقلاب ملی-دموکراتیک کشور را به دو مرحله جدا از هم (انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک) تقسیم کرده و تاسیس "جمهوری اسلامی" را مرحله پیروزی "انقلاب ملی" کشور میداند. "رهائی" نیروهای ارتجاعی اسلامی را به "بنیادگرا" و "میان رو" تقسیم کرده و در نظر داشت که دولت جمهوری اسلامی را در اتحاد با گروه های اسلامی "میان رو" و ظاهر خان تشکیل دهد. "رهائی" درای مورد چنین استدلال می نماید: "امروز مردم ما که نیروی دموکراتیک مقتدر و یک پارچه در صحنه نمی بینند ناگزیر احزاب سه گانه را، یا بدون ظاهر شاه و هو خواهانش به مراتب نسبت به اخوان ترجیح می دهند. مردم می خواهند تادست پلید اخوان بر قدرت سیاسی نجسید و این مثبت است. در این حال اگر نیرویهای مترقی کاری بهتری نمی توانستند انجام دهند باید بدانند که رجز خوانی و لفاظی میان تهی بدر نمی خورد و اگر در مسیر پروسه با جوانب منفی اش بهرحال راه را بر حاکمیت اخوان بر کشور می بندد سنگ اندازی شود، خیانت است. (درباره چند مسئله حاد کنونی صفحه 16).

در مورد شرکت "رهائی" در "جبهه مبارزین مجاهد" بیکی دو مورد اکتفاء می نمایم: "تبلیغ احکام راستین دین مقدس اسلام، مبارزه در برابر تحریفاتی که از جانب عده ای صورت می گیرد و می خواهند اسلام را بحیث توجیه کننده عملیات جنایتکارانه، تفرقه افکنانه، ضد وحدت و روپوشی برای افکار عقیمانده و گنبدیده خود بسازند، ما بر این مسئله تاکید بسیاری می گذاریم و می خواهیم نقش خود را در معرفی این مکتب کامل که (13) قرن بشریت را بسوی روشنائی رهنما گشته، بیشتر از این ادانماییم (وطن نشریه مبارزین مجاهد افغانستان شماره اول صفحه دوم سرطان سال 1360" به ادامه می خوانیم: "سازمان رهائی افغانستان یکی از سازمانهای انقلابی و ملی کشور بوده... طرفدار ایجاد جمهوری اسلامی مبتنی بر عدالت اجتماعی می باشد...." (صفحه 12). "سازمان رهائی" در مورد دیگری می نویسد: ".... ما فقط بر اتحاد بین جبهه ملی نجات، حرکت انقلاب اسلامی و محاذ ملی افغانستان بیشتر نظر داریم... ما از اول این اتحاد سه گانه را شادباش گفتیم و توسعه و استحکام آنرا آرزو نمودیم.... ما بر آنیم که اتحاد سه گانه با اتکای صادقانه و بیهراس بر موازین دموکراسی در زمینه مناسبات با سایر نیروهای سیاسی واقعاً ضد روسی، میتواند بنوبه خود گامهای وسیعتر و ارزنده تری در راه یکپارچگی مجاهدین و ملت

بردارد. ما شرکت شاه سابق را در جنبش چنانچه توأم با موضعگیری قاطع در مقابل شوروی اشغالگر باشد، عامل مثبت و باارزشی دانسته و از آن استقبال می کنیم که بخصوص که ایشان مورد توجه تعداد کثیری از مردم ما قرار دارند. (صفحات 5 و 4).

" رهائی " می نویسد: " جمعیت انقلابی زنان افغانستان توانسته تعداد قابل توجهی زنان مبارز آزادیخواه کشور را زیر شعار بزرگ اسلامی بسیج و رهبری نماید. " (از ابلاغیه " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " حمل 1364 صفحه اول).

" سازمان رهائی " می نویسد: "..... کشور کمال با استفاده از همین فرصت با هیئتهای برخی از دول و جنبشهای آزادیبخش ذیل ملاقات نموده است:

- آقای " پیرمورو " صدراعظم فرانسه.
- آقای " لیونل ژوسن " سکرتر اول حزب سوسیالیست فرانسه.
- آقای " رژه دوبره " مشاور رئیس جمهور فرانسه.
- آقای " نوردوم سهانوک " رئیس دولت ائتلافی کمپوچیا.
- آقای " بنی صدر " (در آن زمان رئیس شورای مقاومت ملی ایران) و نیز هیئتها و سفرای کشورهای متعدد اروپائی و افریقائی.

- بعد از فرانسه کشور کمال و سایر نمایندگان " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " سفرهای به کشورهای بلژیک، آلمان، هالند، ایتالیا، ناروی، سوئیس، انگلستان و آمریکا داشتند و با زعمای چون خانم مارگریت تاجر صدراعظم انگلستان، رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا، رئیس جمهور ایتالیا، و پاپ رهبر کاتولیک های جهان و همچنان ظاهر خان پادشاه سابق افغانستان دیدار بعمل آوردند که در این جریان به معرفی مفصل جنگ پر عظمت ملی اسلامی ما پرداخته شد " (همانجا صفحه چهارم).

موارد فوق نشان می دهد که " سازمان رهائی افغانستان " با " استراتژی - سه جهان - " " پرابهت " خود و سازش " مؤقت " و گذشت " جزئی " واقعاً توانسته است " جهان و دو نیم " خود را علیه " نیم جهان اول " کانون " اصلی " جنگ و تجاوز یعنی سوسیال امپریالیسم شوروی (متحد و بسیج نماید. در اینجا به ذکر چند ماده از مواد فهرست شده در نسخه مجوزه " سازمان رهائی " زیر عنوان " زنده و فروزان باد شعله های نبرد پرولتری! " اکتفا می نمایم:

وظایف جنبش:

الف- وحدت: منظور ما از وحدت حتماً در سطح ایجاد حزب واحد نیست؛ با آنکه آنرا امر عظیمی میدانیم و در آن جهت روانیم. اما ما از بیخ و بن و نسبتاً طولانی بودن پروسه ایجاد حزب واقعی پرولتری آگاهیم و از اینرو بعقیده ما شعار " نتیجه وحدت یا حزب یا هیچ " صحیح نیست.

ب- سازمانهای جنبش انقلابی پرولتری باید بکوشند در هر سطحی که عجالاً میسر است به وحدت اصولی نایل آیند و سپس با گذشت زمان طی مبارزات عملی در زمینه این وحدت و یا وسیله قرار دادن آن در راه ایجاد وحدت بزرگ و عمیقتری گام نهند... در رابطه به حیاتی بودن وحدت جنبش پرولتری ما زیاد سخن گفتن لزومی ندارد. مهم اینست که فراموش نکنیم، همه کرگسان و همه لاشخوران علیه جنبش انقلابی ما متحد اند چرا ما نباید با تحقق حد اقل وحدت بین خویش، همچون شمشیر آخته در برابر آنها قد بر نیفزاییم؟

ج- ضمن اینکه توده هارا به منافع امروز آتی شان آشنا می سازیم باید فعالیتها و تبلیغات خود را درست مبارزه علیه فاشیسم مذهبی و علیه استفاده خاینانه از نام اسلام معطوف نموده و با هر نیروی که ضد این فاشیسم هارو ضد امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم باشد؛ در هر سطح ممکن همکاری و همسوئی گردد. این احتمال که با بیرون رفتن روسها از کشور، تضاد عمده جامعه ما تضاد بین مردم و فاشیستهای مذهبی به سرکردگی گلب الدین خواهد بود، بسیار قوی است " (جوزا 1367 صفحات 5 و 6).

" سازمان رهائی " به ادامه می نویسد: " در حال حاضر جهت کار آگاه گرانه و آموزشی بین توده ها و نیز مساعد ساختن زمینه حرکت متحدانه با نیروهای دموکرات یا ناسیونالیست و یا مذهبی ضداخوان میتوانیم روی نکات ذیل بمتأبه خواستهای مردم ما توجه و تاکید نمایم.

- انحلال دولت با ملحقاتش....

- برقراری صلح و نظم امنیت

- برقراری دولت ملی مرکب از نمایندگان احزاب و گروه ها و اقشار و ملیتهایی مختلف بر اساس انتخابات.

- لغو تمام قراردادهای استعماری و اسارت آوربا روسیه و اقمارش.

در برخورد به ظاهر شاه بنظر ما باید حرکت از تحلیل تضادها، شناخت تضاد عمده و انسجام و تمرکز نیرو و فعالیتها، بخاطر حل آنرا مدار اعتبار قرار داده نه احساسات و یا سلیقه های فردی را.

با اخراج روسها از کشور فقط یک تضاد از تضادهای جامعه حل خواهد شد که بلا فاصله جایش را به تضاد عمده دیگری می سپارد. فقط با بررسی این تضاد واصل استفاده از تضادهاست که در خواهیم یافت آیا مبارزه با ظاهر شاه در یک چنان اوضاعی میتواند گویای برخورد دیالکتیکی انقلابی و خیرگی سیاسی باشد؟... "(همانجا صفحه 7 و 8).

موقف ایدئولوژیک سیاسی، نظریات و مواضع " سازمان رهائی " درباره " خواستهای توده های خلق " ما وماهیت و خصلت تضادهای جامعه و راه حل آنها، هیچ گونه ابهامی راباقی نمی گذارد که این سازمان بر علیه انقلاب کشور قرار دارد. منظور " رهائی " مبنی بر " انحلال " دولت؛ نه بر انداختن قهری آن بوسیله مبارزات انقلابی توده های خلق تحت رهبری حزب انقلابی پرولتاریا و جایگزین ساختن آن با دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر؛ بلکه انحلال دولت مزدور " نیم جهان اول " (سوسیال امپریالیسم شوروی) که در آن شرایط محکوم به شکست بود با جایگزین کردن دولت تمام " سه جهان "؛ که بدون شک تضمین حیات و به تعویق انداختن شکست حتمی آنست و یا " انحلال " و تعدیل آن با دولتی با متحدین آن.

" سازمان رهائی " تمام جنایات، ستمگریها و غارتگریهای سوسیال امپریالیسم " شوروی " و دولت مزدوران منحیت دشمن عمده خلق و کشور و مداخلات و تجاوزات همه جانبه وزد و بندهای امپریالیستهای غربی تحت رهبری امپریالیسم امریکاو ارتجاع بین المللی را صرفاً محدود به " قراردادهای اسارتبار و استعماری شوروی و اقمارش می نماید و " خواستار لغو " آنها شده است. و " رهائی " می خواهد خلق و کشور را در زیر اسارت امپریالیسم و ارتجاع نگهدارد. اما خلق افغانستان زمانی می تواند از استثمار و ستم چند جانبه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و امپریالیسم و طرد انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم این دشمنان نقابدار رهائی یابد که مبارزات آنها توسط یک حزب و واقعاً انقلابی پرولتری (م ل م) رهبری شود.

" سازمان رهائی " در مورد وحدت جنبش انقلابی پرولتری کشور چنین نظر دارد: در امر وحدت و همکاری بین جنبش انقلابی پرولتری ما با در نظر داشت و مراعات اکید، اصول ذیل را بنیادی می دانیم:

1- اکثراً رسم بر این بوده که بی اندازه برووجه افتراق بین خود میخکوب شویم. اما صحیح و منطقی اینست که برووجه اشتراک خود نظر بیفکنیم و با تکیه روی آنها برحل بسیاری از اختلافات یا حتی بحث کافی روی آنها، میتوان و باید بزمان و شرایط دیگری موکول کرد. فراموش نکنیم که بحث بر سر پاره از مسایل مثلاً برخورد به گذشته و تشخیص اشتباهات می تواند حتی ماه ها بطول انجامد بدون اینکه به نتیجه مثبت دست یابیم. صحت یا سقم بعضی از نظرات و مواضع ما را پراتیک آینده ثابت خواهد کرد و نه هرگز صحبتهای طولانی زیرسقی.

2 - مسایل صرف بغرنج تئوریک عام و مسایل مربوط به کشور های دیگر را نباید مبنای تفاهم و ارتباط بگیریم. باید روی مسئله حیاتی ای که معتقدیم و مشخصاً به انقلاب کشور ما ارتباط می گیرد و جنبه عملی دارد انگشت گذارد. بخصوص در اوضاع کنونی بجای پرداختن به دشمنان خونی بلا فصل مردم و جنبش ما در صورتیکه جمعی خود را سرگرم " حملات و اتهام زدنهای مبتذل بدیگران و افشای مسایل به هر حال وابسته به جنبش انقلابی پرولتری به سازند؛ این اگر از سربو معرفتی و نفهمی نباشد جز خیانت نامی نخواهد داشت. دشمنان را بهیچ عنوانی نباید صاحب اطلاعات از درون جنبش انقلابی پرولتری ساخت " (صفحه 7).

نظر " سازمان رهائی " درباره دوتن از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان استالین و مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی: " استالین مخصوصاً در سال های اخیر عمرش در مورد رابطه بین رهبران و حزب دچار اشتباه شد، اوبه نقش خود بطور اغراق آمیز پربهاء داد، و با زیر پا کردن رهبری جمعی

ومرکزیت خود افزود، کیش شخصیت اوموجب اتخاذ تصامیم خود سرانه، نقض رهبری جمعی و مرکزیت دیموکراتیک گردید. همچنین انترناسیونال سوم که در واقع تحت رهبری استالین کار می کرد، مستقیماً در امور داخلی سائرا حزاب مداخله می نمود، برنامه ها، خط مشی ها، تعیین وجابجایی کارمندان مهم حزبی و طرح نقشه ها همه زیر نظر انترناسیونال سوم صورت می گیرد. واستالین در مناسبات با کشور های سوسیالیستی اروپا با روحیه شئونیسیم ملت بزرگ رفتار داشت" (از رساله "برخی مفاهیم حزبی وتشکیلاتی" صفحه 25).

" مائوتسه دون نیز در سال های اخیر زندگی اش، خود رأی شده، جلو شیوع وسیع کیش شخصیتش را نگرفته با تخطی از رهبری جمعی وسانترالیسم دیموکراتیک حیات حزبی را مختل ساخته، خود را مافوق حزب قرار داده و در "انقلاب فرهنگی" که راه انداخت، چین دچار هرج و مرج شده ومقام پرستان توطئه گرنظیر لین پیائو وباند چهار نفره زمینه ظهور یافتند" (صفحه 26).

بحث بیشتری روی مواردی که در فوق آمد را لازم نمی دانیم؛ زیرا مواضع، نظرات وعملکردهای سازمان رهائی" خودگویای ماهیت ایدئولوژیک سیاسی ارتجاعی وضدانقلابی این سازمان می باشد واینرا هم آشکار میسازد که چگونه" سازمان رهائی" به انحطاط فکری وسیاسی دچار شده و در منجلا ب رویزیونیسیم" سه جهانی" فرورفته است. از جانب دیگر" سازمان رهائی" خصوصاً طی بیش از سه دهه اخیر بوضوح نشان داد که تدوین کنندگان تئوری ارتجاعی وضدانقلابی" سه جهان"، یعنی رهبران مرتد و رویزیونیسیت دولت چین در کدام راه روان اند و چه بر سر انقلاب چین، دیکتاتوری پرولتاریا ونظام سوسیالیستی و پرولتاریا وسایر خلق های زحمتکش چین وانقلاب جهانی آورده اند؛ وهمچنین سیر حرکتی "سازمان رهائی" از چه قرار بوده و چگونه از ورطه ای به ورطه سقوط کرده وطی یازده سال اخیر در برابر اشغال نظامی کشورتوسط امپریالیستهای امریکائی وناتو و وضعیت استعماری کشورو ماهیت دولت دست نشانده؛ چه مواضع ارتجاعی وضدانقلابی اتخاذ کرده ودر چه موقعیت ذلتباری قرار دارد؛ اینها همه مستقیماً نتیجه تسلط خط انحرافی اپورتونیسیتی و رویزیونیسیتی بر "گروه انقلابی..." و بعد "سازمان رهائی" بوده که چگونه تعداد کثیری از روشنفکران هوادار "سازمان جوانان انقلابی" و "جریان دیموکراتیک نوین" رازیر شعارهای بظاهر "انقلابی" و "مترقی" اغوا کرده وطی بیش از چهار دهه آنها را در منجلا ب اپورتونیسیم و رویزیونیسیم غرق کرده است. وتعداد زیادی از آنها قربانی سیاستهای ارتجاعی وضدانقلابی و خواستهای جاه طلبانه رهبران "سازمان رهائی" شده اند. و این سازمان بالنوبه صدمات و ضربات مدهشی برجانبش انقلابی پرولتری (م ل م) کشورو مبارزات توده های خلق علیه سوسیال امپریالیسم روسی ودولت مزدور خلقی پرچمیها وامپریالیستهای غربی واحزاب وگروه های ارتجاعی اسلامی وجریانات ارتجاعی "غیر مذهبی" وارد کرده است.

"سازمان رهائی" منحیث یک تشکل رویزیونیسیتی فاقد خط انقلابی پرولتری و اصول تشکیلاتی پرولتری، نمی توانست بحران تشکیلاتی راجز از طریق متمرکز ساختن هر چه بیشتر قدرت وتوسل به استبداد درون سازمانی وگسترش آن مهار نماید وبرای این منظور از بکاربرد هیچ وسیله ای ابا نه ورزید؛ فریب واغوا، ارعاب وتخویف، تطمیع وبه سکوت واداشتن واز بین بردن مخالفین که سرانجام دامنگیر رهبران "رهائی" نیز شد. از آنجاییکه در "سازمان رهائی" معیارهای عضویت بر مبنای خط مشی ایدئولوژیک سیاسی پرولتری استوار نبود؛ لذا عوامل ("خاد" و "اخوان") توانستند در "سازمان رهائی" نفوذ کنند. طبق نوشته نشریه "پیشرو" - شماره 36 ماه قوس 1389" داکتر فیض احمد در سال 1365 شمسی **با یک توطئه درونی** در پشاور پاکستان به دام حزب اسلامی گلب الدین افتاد وبا چند تن از یارانش اعدام شد". و در سال 1366 شمسی، لیلایض که رهبر "جمعیت انقلابی زنان افغانستان(روا)" بود در کویته در اثر توطئه خاد با چند تن از همکارانش به قتل رسید".

"سازمان رهائی" با پیروی از خط رویزیونیسیم چینی در کنفرانس "بن" در سال 2001 میلادی شرکت نمود که این اقدام در ماهیت صحه گذاشتن به تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا وامپریالیستهای عضوناتوبر کشور واشغال نظامی وتسلط استعماری آنها بر خلق وکشور بوده وتسلیم طلبی ملی وطبقاتی به شمار می رود. کنفرانس "بن" که در ماهیت یک توطئه استعماری از جانب قدرتهای امپریالیستی برای تشکیل دولت استعماری در افغانستان بود همه گروه های جنایتکار، خاین، میهن فروش وقاتل مردم

افغانستان منجمله گروه های جهادی، ملیشه ای، خلقی پرچمیها، سزائنها و گروه ارتجاعی ناسیونال شتون نیست "افغان ملت" و تعدادی از عناصر تحصیل کرده و تکنوکرات نوکرامپریالیسم و ارتجاع در آن شرکت داشتند؛ "سازمان رهائی" درکنارجانی ترین، خاین ترین و وحشی ترین گروه های مزدوروطن فروش این قاتلین مردم افغانستان درکنفرانس "بن نشست تا درنظام استعماری درکشورسهمی داشته باشد. گرچه "سازمان رهائی" بامخالفت جدی جناح " بنیادگرای " مذهبی مواجه شد؛ اما با وجودآنهم در دولت سهیم گردید. و در پارلمان دولت دست نشانده شرکت کرد. و نماینده آن در پارلمان دولت استعماری فعالیتهاش را روی افشای گروه های ارتجاعی اسلامی " بنیادگرا " متمرکز کرد و از شرکت آنها در دولت دست نشانده مخالفت جدی نشان داد. نماینده "رهائی" در پارلمان دولت مزدورکری در صحبتهاش در محافل و نهادهای کشورهای امپریالیستی اروپائی و امریکادرمورد شرکت گروه های ارتجاعی اسلامی " بنیادگرا " در دولت دست نشانده اعتراض کرده است. و افشاگریهای وی درباره گروه های ارتجاعی اسلامی " بنیادگرا " ظاهراً مورد "تحسین" عده ای از نماینده های دولتها و نهادهای امپریالیستی غربی قرار گرفته و مدالهای " شجاعت " به وی اعطا کردند.

"سازمان رهائی" در تشکیل " ان جی او " با بودجه های هنگفت چند میلیون دالری در پیشبرد اهداف استعماری امپریالیستها در زمینه ای دیگری نیز همکاری می کند. " رهائی " در سالهای اخیر حزب سیاسی ایراد وزارت عدلیه دولت مزدور به ثبت رسانده و درکنار " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " فعالیت علنی می نماید. " رهائی " خاصاً طی سه و نیم دهه اخیر از کمکهای مادی و حمایت سیاسی دولت ارتجاعی و ضدانقلابی چین برخوردار بوده است. خلاصه همه این اعمال ضدانقلابی از خطر رویزیونیستی حاکم بر " سازمان رهائی " مایه می گیرد. ولی رهبران "رهائی" بدون هیچ گونه حیائی طی بیش از چهاردهه است که در نوشته های شان از کلمات و عباراتی چون "نبرد پرولتری"، "سازمان انقلابی پرولتری"، "انقلاب دموکراتیک نوین" نام می برند. و طی چهاردهه، ده ها روشنفکر مردمی و مترقی را با همین ترغیب ها و نیرنگ بازیهای سیاسی اغوا کرده و طی یازده سال اخیر با همین اکت و ژستهای عوامفربانه سعی کرده اند تا توده های خلق مظلوم و ستمدیده را فریب دهند. اینست ماهیت اصلی اپورتونیستی و رویزیونیستی " سازمان رهائی " که طی چهاردهه با نقاب "انقلاب" و " اندیشه های انقلابی " به اندیشه های انقلابی پرولتری و انقلاب خلق خیانت کرده است.

در اینجا باید تذکردهم که: در سال 1387 خورشیدی گروهی از " سازمان رهائی افغانستان " انشعاب کرده وزیر نام "سازمان انقلابی افغانستان" فعالیت می کند و در نوشته دیگری نظرات و مواضع این سازمان را به رؤیت اسناد آن به بحث خواهم گرفت تادیده شود که این گروه با نقد اصولی تا چه سطحی به گذشته اپورتونیستی و رویزیونیستی اش صادقانه و انقلابی برخورد نموده و از آن گسست قطعی کرده است.

- "سازمان مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان":

این سازمان در سال 1356 با انشعاب از " گروه انقلابی خلقهای افغانستان " و منحصیث یک سازمان انقلابی پرولتری در جنبش کمونیستی کشور عرض وجود کرد. " سازمان مبارزه در راه " در شماره اول جریده "اخگر" ارگان نشراتی این سازمان خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان را (مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون) اعلام نمود و مبارزه در راه وحدت جنبش انقلابی پرولتری کشور و ایجاد حزب کمونیست را یکی از اهداف عمده ای مبارزاتی اش اعلام نمود. این سازمان در شماره (3) "اخگر" به دفاع از اندیشه مائوتسه دون پرداخته و تئوری " سه جهان " را یک تئوری ضد مارکسیستی- لنینیستی و نفی انقلاب پرولتری و آزادی بخش ملی خواند. "اخگر" در عرصه مبارزه ملی- دموکراتیک در اتحادیه عمومی محصلین در خارج از کشور فعال بود. این سازمان بعد از کودتای ننگین هفت ثور و بقدرت رسیدن باندهای رویزیونیست "خلق" پرچمی به دفاع از مبارزات مسلحانه خلق کشور برآمده و با یکی از جبهات نظامی بنام " شورای جانبازان اسلام " در حوزه غرب کشور همکاری داشت. "اخگر" در ماه عقرب سال 1358 مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و طبق انتشار سندی بنام "یادنامه شهدای اخگر" حدود (28) تن از کدرهای رهبری و اعضای آن توسط رژیم خونخوار حاکم دستگیر و بعد از شکنجه های وحشیانه به

جوخه های اعدام سپرده شدند. همچنین بیش از ده تن از اعضای "اخگر" در ولایات مختلف و در جهات جنگ توسط باندهای جنایتکار "اخوان" ترور شده اند.

"اخگر" بعداً دچار انحراف ایدئولوژیک سیاسی شده و با دنبله روی از "حزب کارآلبانی" و رهبران انقلاب کبیر فرهنگ چین و اندیشه انقلابی مائوتسه دون و شخصیت وی را مورد حمله خصمانه قرار داده و به منجلا ب دگمارویزیونیسم خوجه افتاد. "اخگر" از همین موضع جنگ عادلانه و برحق خلق مارا علیه سوسیال امپریالیسم شوروی ورژیم دست نشانده اش جنگ ارتجاعی خوانده و آنرا جنگ بین قدرتهای امپریالیستی ارزیابی نمود. بعد از آن در جریان مبارزه بین مدافعین خط رویزیونیستی حزب کارآلبانی و سنتریستها در "اخگر"، جناح سنتریستی بر جناح مدافع خط دگمارویزیونیستی خوجه پیروز گردید و نام سازمان به "سازمان مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" تغییر یافت. در اوایل دهه (60) میلادی افرادی از "اخگر" انشعاب کردند و نشریه ای را بنام "روشنگر" منتشر کردند. این گروه در ابتدا به لحاظ ایدئولوژی سیاسی تاحدی مواضع نسبتاً اصولی اتخاذ کرد. لیکن در مورد ایجاد حزب کمونیست نظر داشت که چون در شرایط جنگ میهنی قرار داریم؛ بخشهای مختلف جنبش انقلابی پرولتری ابتدا باید" بلوکهای سیاسی نظامی" تشکیل دهند و بعد به جهت ایجاد حزب کمونیست مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را به ببرند. این گروه بعداً عقبگرد کرده و به مشی اسلامی گرائید و در همکاری با بخشی از "جمعیت اسلامی" ربانی در حوزه غرب کشور قرار گرفت و به این صورت در منجلا ب اپورتونیسم راست، رویزیونیسم و آشتی طبقاتی سقوط نمود. ضربت دوم "اخگر" توسط رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و سوسیال امپریالیستهای اشغالگرد نیمه اول دهه (60) خورشیدی صورت گرفت که عده ای از اعضای زندانی آن به دشمن تسلیم شدند و تعداد دیگری اعدام شدند.

- دسته پیشروکارگران افغانستان:

"دسته پیشرو..." در سال 1354 خورشیدی تشکیل شد. این گروه متشکل افرادی که سابقه عضویت در حزب رویزیونیست "دموکراتیک خلق" را داشتند و بقایای "فرقه عیاران" در "سازمان کارگران و دهقانان خراسان" ایجاد شد. "دسته پیشرو..." برای وحدت گروه های مختلف و ایجاد حزب کمونیست با گروه های مختلف منجمله "اخگر"، "گروه انقلابی...."، "ساوو"، "سازمان پیکار..." مباحثات و مذاکراتی انجام داد. "دسته پیشرو..." در تاریخ (17) میزان سال 1361 با "ساچما" (سازمان چریکهای مجاهد افغانستان)، "ساوو"، "اخگر" و افراد دیگری روی مسوده برنامه جدید (سند اساسی وحدت) و تشکیل جدیدی بنام سازمان "اتحاد مبارزه در راه آزادی زحمتکشان افغانستان" به توافق رسیدند؛ ولی این وحدت در عمل تحقق نیافت. لیکن در مسوده این برنامه موارد انحرافی وجود دارند از جمله:

- "ما خود را به مطالعه نقادانه آثار و نظریات مائوتسه دون موظف می دانیم تا در ضمن استفاده از گنجینه آثارش نکات اشتباه آمیز و نادرست را (جهت جلوگیری از تکرار آن) روشن سازیم". این تشکل مائوتسه دون را یک مارکسیست-لنینیست بزرگ نامیده و اندیشه مائوتسه دون را قبول ندارد.

- در شرایط کنونی آلبانی به نظر ما یگانه کشور سوسیالیستی است که دیکتاتوری پرولتاریا بر آن حاکم می باشد. ما با انتقادات و حملاتی که از جانب انور خوجه و حزب کارآلبانی بر علیه نظرات مائوتسه دون و شخصیت وی انجام می گیرد مخالف هستیم و آنها را مطابق به واقعیت نمی دانیم". و مسایل دیگر.

"دسته پیشرو..." در سال 1362 مورد ضربت دولت مزدور قرار گرفت و تعدادی از اعضای آن به جوخه های اعدام سپرده شده و عده ای هم زندانی شدند. بعد از آن این گروه عملاً منحل شد. لیکن بقایای "دسته پیشرو..." به جانب مشی "جبهه رهائیبخش" روی آورده و با برافراشتن علم "صلح خواهی" و تقبیح جنگ مقاومت در عمل به صورت بخشی از روند تبانی و سازش سوسیال امپریالیسم و امپریالیستهای غربی درآمد.

ادامه دارد

5 فیروری 2013

(پولاد)